احیای هویت سیاسی ایران‌زمین در گفتمان جغرافیای اسلامی: تحلیل انتقادی روایت ابن فضل الله در مسالک الأبصار فی ممالک الأمصار

فرهاد پوریانژاد[۱]/محسن پرویش[۲]

چکیده:

در قرون میانه اسلامی، جغرافیای تاریخی نقش برجسته‌ای در تشکیل، بازآفرینی و حفظ هویت فرهنگی و سیاسی ایرانیان داشته است. کتاب «مسالک الابصار فی ممالک الامصار» اثر شهاب‌الدین احمد بن یحیی بن فضل‌الله العمری ، مورخ مصری دوره مملوکی، نمونه‌ای برجسته از استفاده از جغرافیای تاریخی در بازشناسی مجدد هویت سیاسی ایران زمین است. این اثر ، ضمن ارائه اطلاعات دقیق جغرافیایی، تصویری از نحوه بازنمایی ایران در ذهن مورخان غیرایرانی اسلامی را فراهم می‌کند. یافته‌های این مقاله نشان می‌دهد که ابن فضل الله ، ضمن تقسیم‌بندی‌های جغرافیایی خاص، ایران را به عنوان یک واحد سیاسی مستقل در نظر گرفته و اصطلاحاتی چون «مملکۀ الإیرانیین» به کار برده است که نشان‌دهنده بازشناسی مجدد ایرانیت در قالبی جدید است. این نوع رویکرد، ضمن انطباق با منابع قدیمی‌تر، نشان‌دهنده تأثیر فرهنگ ایرانی در تاریخ‌نگاری اسلامی است به ویژه در دوره ایلخانی که مغولان پس از هجوم، با الهام از سنت‌های تمدنی ایران، سعی در مشروعیت‌بخشی به حکومت خود داشتند. در این مقاله، ضمن واکاوی از نقش جغرافیا در تقویت حس تعلق به ایران زمین ، به بررسی رویکرد ابن فضل الله در تعریف مرزها، شهرها، خطه‌ها و موقعیت‌های سیاسی-فرهنگی ایران پرداخته می‌شود.

واژگان کلیدی : جغرافیای تاریخی، ایران زمین، ابن فضل الله ، مسالک الابصار، دوره ایلخانی، هویت سیاسی

مقدمه

۱. گروه تاریخ،دانشکده علوم اجتماعی،دانشگاه محقق اردبیلی،اردبیل، ایران.
۲. گروه تاریخ،دانشکده علوم اجتماعی،دانشگاه محقق اردبیلی،اردبیل، ایران.

جغرافیا به عنوان یک عامل تعیین‌کننده در بازتولید هویت‌های سیاسی، فرهنگی و تاریخی همواره نقش برجسته‌ای در متون تاریخی و جغرافیایی اسلامی ایفا کرده است. در طول تاریخ، «ایران زمین» نه تنها به منزله یک مقوله جغرافیایی، بلکه به عنوان نمادی از تمدن، مرزهای فرهنگی و هویت ملی ایرانیان شناخته شده و در منابع قدیمی، اسلامی و غیر اسلامی، به صورت مداوم مورد توجه قرار گرفته است. در دوره ایلخانی، که پس از حمله مغولان به ایران و فروپاشی خلافت عباسی آغاز یافت، مفهوم «ایران زمین» دوباره در ذهن مورخان، جغرافی‌دانان و مؤلفان نظامی-اداری بازنمایی شد و به نوعی مرکزیت تمدنی و سیاسی را برای ایرانیان بازآفرینی کرد. در این میان، «مسالک الابصار فی ممالک الامصار» اثر ابن العمری ، مورخ مصری دوره ممالیک، به عنوان یکی از مهم‌ترین منابع جغرافیایی-تاریخی قرون وسطی اسلامی، حائز اهمیت است. این کتاب نه تنها شامل اطلاعات دقیق جغرافیایی از خطه‌های مختلف اسلامی است، بلکه تصویری از نحوه بازنمایی ایران زمین در ذهن مورخان غیرایرانی را نیز فراهم می‌کند. ابن فضل الله با وجود آنکه یک مورخ عرب‌تبار بود، در متون خود ایران را به عنوان یک واحد سیاسی مستقل معرفی می‌کند و حتی بغداد را در حوزه جغرافیایی ایران زمین قلمداد می‌کند موضوعی که نشان‌دهنده نفوذ گسترده مقوله «ایران زمین» در فضای تاریخ‌نویسی اسلامی است. این مقاله با رویکردی توصیفی-تحلیلی، به بررسی نقش جغرافیا در شکل‌گیری و باززنده شدن هویت سیاسی ایران زمین در متون ابن فضل الله می‌پردازد. در این راستا، پرسش اصلی مطرح شده این است که چگونه ابن فضل الله در کتاب «مسالک الابصار فی ممالک الامصار»، جغرافیای ایران زمین را به عنوان یک مقوله سیاسی و فرهنگی بازنمایی کرده است؟ برای پاسخ به این سؤال، مقاله ضمن واکاوی از مفهوم «ایران زمین» در متون قدیمی اسلامی، به رویکرد ابن فضل الله نسبت به تقسیم‌بندی‌های جغرافیایی، مرزها، شهرها و موقعیت‌های سیاسی ایران در دوره ایلخانی می‌پردازد. همچنین، این مطالعه تشکیلات اداری، نظامی و علمی این دوره را در منابع این کتاب معتبر جغرافیایی-تاریخی بررسی می‌کند تا مشخص شود که چگونه جغرافیا در متون تاریخی اسلامی، نه تنها به عنوان یک عنصر طبیعی، بلکه به منزله یک ابزار هویت‌ساز و مشروعیت‌بخش عمل کرده است .

در باب پیشینه پژوهش باید گفت که پژوهش های زیادی در باب زندگی ابن فضل الله و تاریخ نگاری او انجام نشده است.فقط ماریا گیلزاد کهن و حسن دادرس در مقاله «گیلان در مسالک الابصار فی ممالک الامصار ابن فضل الله عمری» به جغرافیای تاریخی گیلان و بازتاب آن در این کتاب پرداخته اند.عبدالرسول خیراندیش هم در کتاب

ماه جغرافیا و تاریخ به صورت مختصر به معرفی و بررسی کتاب مسالک الابصار می‌پردازد.نویسنده کتاب مسالک الابصار فی ممالک الامصار را بزرگترین اثر جغرافیای تاریخی تألیف شده بوسیله مسلمانان می‌داند.رسول جعفریان هم قسمتی از بخش مملکت ایرانی ها رو ترجمه نموده است که در مقالات تاریخی جلد سیزدهم به چاپ رسیده است.

مروری بر زندگی ابن فضل الله شهاب الدّین احمد بن فضل الله عمری دمشقی یکی از مورخان و دیوانیان عصر ممالیک می‌باشد که در سال ۷۰۰ ق در دمشق چشم به جهان گشود.(ابن حجر،۱۳۹۲: ۱/۳۹۵) بنا به گفته مورخان نسب ابن فضل الله به عمربن خطاب می‌رسد. ابن فضل الله تحصیلات ابتدایی خود را در همان دمشق گذراند.او عربی را نزد کمال الدین ابن قاضی و فقه را هم نزد برهان الدین فرکاح و قاضی شهاب‌الدین ابن المجد آموخت.(ابن فضل الله ،۱۴۲۴: ۶/۳) علاوه بر این ابن فضل الله احکام صغری را از ابن تیمیه،ادبیات را از ابن الصائغ الکبیر و اصول را نیز نزد اصفهانی بود.(ابن فضل الله ،۱۴۲۴: ۷/۳؛ صفدی،۱۳۹۱: ۲۵۴/۸) از آنجایی که خاندان ابن فضل الله نزذیک به یک قرن ریاست دیوان انشای مصر را داشتند او هم مدنی در امور دیوانی مشغول شد.او مدّتی به مصر شغل قضاوت داشت و به دوران سلطان ناصر به جای پدر ریاست دیوان انشا یافت. ابن فضل الله در روز عرفه سال ۷۴۹ چشم از دنیا فرو بست.(صفدی،۱۳۹۱: ۲۵۴/۸)

ابن فضل الله در طول زندگی کوتاه خود کتابهای و آثار نسبتا زیادی را به رشته تحریر درآورد که مهم ترین اثر جغرافیایی که یک دایرۀ المعارف بزرگ و مفصّل هم به شمار می‌رود کتاب مسالک الابصار فی ممالک الامصار می‌باشد.این کتاب ۲۷ جلد می‌باشد. کتاب به دو بخش اصلی تقسیم می‌شود.بخش نخست آن به جغرافیا می‌پردازد و بخش دوم آن هم به موجودات روی زمین اختصاص دارد.اهمیت فوق العاده کتاب عمری به عنوان منبعی برای مطالعه دوران مغولان و به خصوص تاریخ دولت اردوی زرین باعث شده است تا مورخانی همچون ابن خلدون از آن بهره زیادی ببرند.علاوه بر این قلقشندی، مؤلّف آخرین دایرۀ المعارف بزرگ دوران ممالیک، با عمری رابطه نزدیک دارد.(کراچکوفسکی،۱۳۷۹: ۳۲۴) کتاب دیگر ابن فضل الله التعریف بالمصطلح الشریف می‌باشد که شامل هفت قسمت می‌باشد.این کتاب این عمری اطلاعات فراوانی از انواع مکاتبات، القاب و عناوین و نامه های رد و بدل

شده میان سلاطین ممالیک می‌باشد.علاوه بر این، ابن فضل الله کتابهای دیگری همچون ممالک عبادالصلیب یا رسالهٔ تشتمل علی کلام اجمالی فی مشاهیر ممالک عباد الصلیب، مختصر قلائد العقیان را هم نگاشته است.

تفکیک جغرافیایی و یکپارچگی فرهنگی در نگاه ابن فضل الله جغرافیا در متون تاریخی و جغرافیایی اسلامی قرون وسطی، نقش بسیار مهمی در بازتولید هویت‌های فرهنگی و سیاسی داشته است. خصوصاً در دوره مغول و پس از فروپاشی خلافت عباسی، مورخان و جغرافی‌دانان اسلامی چه داخل ایران و چه در کشورهای غیرایرانی به منظور بازشناسی مرزهای تمدنی و فرهنگی، اقدام به تقسیم‌بندی‌های جغرافیایی مختلفی کرده‌اند شهاب‌الدین احمد بن یحیی بن فضل‌الله العمری ، مؤلف «مسالک الابصار فی ممالک الأمصار»، یکی از مورخان غیرایرانی است که در دوره مملوکی مصر به امر جغرافیای تاریخی پرداخته و ایران را در حوزه مملکت‌های مستقل اسلامی معرفی کرده است. ابن فضل الله در «مسالک الابصار»، خطه‌ها و مناطق اسلامی را تحت عنوان «مملکهٔ» (سرزمین) طبقه‌بندی می‌کند. وی ایران را به عنوان «مملکهٔ الإیرانیین» نامیده و آن را شامل مناطقی همچون خراسان، آذربایجان، فارس، جبال و گیلان می‌داند. این نوع تقسیم‌بندی، بازتابی از ساختارهای جغرافیایی و اداری دوره ایلخانی است. با این حال، ابن فضل الله با وجود اینکه ایران را به صورت چندمنطقه‌ای معرفی می‌کند، آن را به منزله یک مرکز تمدنی مطرح می‌کند که در حوزه جغرافیایی اسلامی دارای اهمیت خاصی است. تقسیم‌بندی‌های جغرافیایی ابن فضل الله نه تنها نشانه‌ای از عدم یکپارچگی ایران نیست، بلکه نشان‌دهنده تفکیک فرهنگی و تاریخی مناطق مختلف ایران است. بنابراین، این نوع نگاه، علاوه بر بازنمایی از واقعیت‌های سیاسی و اداری، نشانگر وجود یک حس مشترک فرهنگی درون این مناطق است. ابن فضل الله ، با جدا کردن ایران از دیگر مناطق، اما در کنار آن اشاره به اشتراکات فرهنگی و تاریخی آن، ایران را به عنوان یک واحد تمدنی معرفی می‌کند که در کنار تنوع داخلی، دارای یک هویت مشترک است. این نوع تقسیم‌بندی در منابع ایرانی نیز تقویت می‌شود. مثلاً، حمدالله مستوفی در «نزهه القلوب»، ایران زمین را به عنوان یک واحد فرهنگی–سیاسی معرفی می‌کند. وصاف و رشیدالدین نیز در متون خود، ایران را به منزله یک مرکز تمدنی مورد توجه قرار داده‌اند.

مفهوم ایران زمین و جغرافیای تاریخی ایران در اندیشه ابن فضل الله

در دوره ایلخانی، مورخان و نویسندگان این دوران نقش برجسته‌ای در بازیابی و تقویت هویت فرهنگی ایرانی ایفا کردند. آنان با الهام از سنت‌های تاریخ‌نویسی و سیاست‌نامه‌نویسی دوره‌های پیشین، به ویژه دوره سلجوقی ، تلاش کردند تا ایده «ایرانشهر» را که پیش‌تر در متون سیاسی جایگاه داشت، به حوزه تاریخ‌نگاری منتقل کنند (حسن زاده، ۱۳۸۲: ۹۵). این رویکرد علاوه بر انعکاس یک هویت فرهنگی عمیق، نمایانگر تمایل به احیای نهاد سلطنت ایرانشهری به جای خلافت اسلامی بود، زیرا مورخان این دوره معتقد بودند که تنها از طریق وحدت بخشیدن به قدرت سیاسی است که می‌توان وحدت فرهنگی و هویت ملی ایرانی را حفظ کرد (همان، ۷۶). با وجود سلطه مغولان بر ایران، برخی از مورخان این دوره، چون اتباع جوینی که دربار ایلخانی را به عنوان یک دیوانی و نویسنده تاریخی تجربه می‌کردند، در متون خود نه تنها از حضور بیگانه‌ها در صحنه قدرت ایران انتقاد کردند، بلکه با الهام از اساطیر و سنت‌های ایرانی، به نوعی مقاومت فرهنگی را آغاز کردند. این گروه با اینکه در خدمت حکومت مغول بودند، اما در متون تاریخی خود رویکردی منتقدانه و ضد مغولی را در پیش گرفته‌اند (اللهیاری، ۱۳۸۲: ۶۵).

یکی از مهم‌ترین راهبردهای حفظ هویت فرهنگی در شرایط غربت سیاسی، آشتی دادن حکام بیگانه با فرهنگ ایرانی بود. مورخان دوره ایلخانی با تأکید بر این موضوع که فقط دولتی که به فرهنگ و میراث ایرانی احترام بگذارد می‌تواند مشروعیت یابد، درصدد بودند تا حکام مغول را با سنت‌ها و ارزش‌های ایرانی همراه کنند. این رویکرد در متونی چون «تاریخ جهانگشا» و «جامع التواریخ» به خوبی مشهود است. در این راستا، تشابه‌جویی و القاء تصویری از حکومت مغول به عنوان پیوسته‌کننده خط سلطنت ایرانی، ابزاری موثر در تطبیق نظام سیاسی جدید با مبانی فرهنگی و اسطوری ایران باستان قرار گرفت. این نوع تاریخ‌نویسی نه تنها به عنوان یک شیوه روایی، بلکه به عنوان یک استراتژی فرهنگی عمل کرد که در آن مورخان بازیگری فعال در بازتعریف هویت ملی ایرانی در شرایط سیاسی پیچیده بودند. خبر شد به نزدیک افراسیاب که افکند سهراب کشتی بر آب
ز لشکر گزین شد فراوان سوار جهان دیدگان از در کارزار(جوینی،۱۳۸۵: ۴۷۸)

جوینی در این بیت به خوبی غیریت سازنده او در انتخاب افراسیاب در برابر سهراب را نشان می دهد.تشبیه کردن چنگیز به افراسیاب از سوی جوینی،درذکر نبرد پروان بسیار معنادار میباشد.چرا که اولین رویارویی افراسیاب و رستم که در زمان جنگ او با کی قباد اتفاق می افتد،افراسیاب به دلیل توهم و حس خودبرتربینی که در خود دارد به

جنگ تن به تن با رستم می رود اما شکست تحقیر آمیزی نصیب او می شود.و در نهایت نیز با اقبال و شانس از دست رستم فرار می کند.

در بسیاری از موارد، مورخان و نویسندگان دوره مغولی حتی کسانی که دربار ایلخانی را به عنوان دیوانیان یا تاریخ‌نویسان تجربه می‌کردند با استفاده از شیوه‌های ظریف و هوشمندانه در نگارش آثار خود، سعی داشتند عناصر تشکیل‌دهنده هویت فرهنگی و ملی ایرانی را زنده نگه دارند. این نوع تاریخ‌نویسی دارای دو بعد اصلی است: اولاً، پاسخگویی به نیاز حکومت مغول در ثبت و ضبط رویدادها و توجیه مشروعیت حکومت آنان؛ و ثانیاً، نقش مقاومت غیرمستقیم این نویسندگان در برابر فرامین قدرت سیاسی از طریق القاء ارزش‌های فرهنگی و تاریخی ایرانی (حسن زاده، ۱۳۸۲: ۹۵). در این میان، تاریخ‌نویسان دوره ایلخانی با الهام از سبک و روح حماسی «شاهنامه» فردوسی ، اقدام به درون‌ریزی عناصر فرهنگی و اسطوری ایران باستان در متون تاریخی خود نمودند. این کار از طریق نقل ابیات شاهنامه ، تشبیه شخصیت‌های تاریخی به قهرمانان شاهنامه‌ای، و همچنین ستایش ایستادگی سلاطین خوارزمشاهی در مقابل مغولان صورت گرفت. این روش، علاوه بر تقویت حس ملی‌گرایی و هویت ایرانی در میان خوانندگان، باعث ایجاد انسجام معنوی و همبستگی در جامعه ایرانی تحت سلطه مغولان گردید

یکی از مهم‌ترین ابعادی که در بازتولید این گفتمان هویتی نقش داشت، تاریخ و جغرافیای تاریخی ایرانزمین بود. مورخان این دوره با تأکید بر قدیمیت تمدن ایران، خطه‌های تاریخی، شهرهای باستانی و مرزهای فرهنگی این سرزمین، سعی داشتند احساس تعلق به یک میراث مشترک را در مخاطبان تقویت کنند. این نوع نگرش، در متونی چون «تاریخ جهانگشا» و «جامع التواریخ» به وضوح مشهود است.مفهوم «ایران زمین» تنها به مفهوم جغرافیایی سرزمین ایران نمی‌پردازد، بلکه اشاره دارد به درک گسترده و فرازمانی از فرهنگ، تاریخ، هویت و ایده‌های تاریخی که در طول قرن‌ها شکل گرفته است . این مفهوم گاه در قالب یک واقعیت سیاسی و جغرافیایی در دوره‌های مختلف تاریخی به‌ویژه در زمان حکومت‌های مرکزی ایرانی ملموس بوده است و گاه نیز در فضای ایده‌آل و مفهومی وجود داشته است؛ خصوصاً در بخش عمده‌ای از دوره اسلامی که ایران به عنوان یک دولت مستقل با حضور فرهنگی و تمدنی فعال بود .در این راستا، مورخان و نویسندگان ایرانی به ویژه در دوره‌هایی که بر اثر تغییرات سیاسی و فرهنگی تحت تأثیر قدرت‌های خارجی قرار داشتند، نقش مهمی در تقویت و بازتولید هویت ملی ایفا کردند. علاقه آنان به پرداختن به مسائل تاریخی، جغرافیایی و فرهنگی ایرانزمین را می‌توان ناشی از حس وطن‌دوستی و تعلق عمیق به زادبوم دانست که در متون تاریخی آنان به خوبی منعکس شده است. این حس ملی،

گاه در قالب ستایش از خطه‌های ایرانی، گاه در تعریف از مردمان و فرهنگ‌های ایرانی و گاه نیز در مقابله با نفوذ فرهنگ‌های خارجی مشهود است. در این زمینه می‌گوید: «مورخی که برای یک سرزمین تاریخ می‌نویسد هیچ‌گاه نمی‌تواند برای منطقه خود تاریخ ننویسد » (روزنتال، ۱۳۶۴: ۱۷۳). این جمله به خوبی اهمیت تعهد مورخ نسبت به مکان و زمینه‌ای که درباره آن می‌نویسد را برجسته می‌کند. بنابراین، مورخان ایرانی با نوشتن درباره گذشته، صرفاً به روایت حوادث نمی‌پرداختند، بلکه در پی تقویت هویت فرهنگی، اجتماعی و سیاسی ایرانیان بودند. این رویکرد در متون تاریخی دوره ایلخانی به وضوح مشهود است، جایی که مورخان با الهام از سنت‌های ادبی و تاریخی ایران باستان، به خصوص شاهنامه فردوسی ، تلاش کردند تا هویت ایرانی را در مقابل تحولات بزرگ سیاسی و فرهنگی آن دوره حفظ کنند.

یکی از مولفه‌های اصلی هویت ملی ایرانی که به ویژه در تاریخ‌نگاری دوره ایلخانی مورد توجه قرار گرفت، جغرافیای سیاسی و فرهنگی سرزمین ایران بود. مورخان این دوره با استفاده از واژه‌هایی چون «ایرانشهر» و «ایران زمین» ، به عنوان نمادهایی از یک سرزمین واحد با مرزهای جغرافیایی مشخص ، تلاش داشتند تا هویت ملی ایرانی را در شرایط پس از حمله مغولان بازتولید کنند. نام «ایران» که از متون باستانی آشوری، هخامنشی و ساسانی تا منابع اسلامی به صورت پیوسته مطرح بود، همواره مرکز هویت فرهنگی و تمدنی این سرزمین محسوب می‌شد بنابراین، مورخان دوره مغولی با بازگویی این مفاهیم در متون خود، سعی در بازیابی احساس تعلق به سرزمین و تمدن ایرانی داشتند. در همین راستا، شکست مغولان در عین جالوت (۶۵۸ق/۱۲۶۰م) نقش مهمی در تقویت این رویکرد ایفا کرد. این امر هلاکو خان را واداشت تا بر سرزمینی که مورخان آن را «ایرانزمین» می‌نامیدند ، تکیه کند و از طریق تطبیق نظام سیاسی جدید با مبانی فرهنگی ایرانی، مشروعیت خود را تثبیت کند. مورخان دوره مغولی و ایلخانی نیز هر کدام به نوبه خود در متون خود از واژه «ایران» استفاده کردند و حدود و مرزهای آن را مشخص نمودند . به عنوان نمونه، خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی در جامع‌التواریخ می‌نویسد: «مملکت ایران از سر حد آب آمویه تا منتهای تخوم روم و جدول دریای سند و اقاصی دیار مصر و حکومت ارمنیه کبری و ارمنیه صغری است...» (همدانی، ۱۳۷۳: ۱۷)

این تعریف گسترده از مرزهای ایران، نشان‌دهنده سعی مورخان ایلخانی در بازگرداندن مقام تمدنی و سیاسی ایران در نقشه جهانی آن زمان است. همچنین وصاف در تاریخ خود با افتخار به گذشته تاریخی ایران اشاره می‌کند و ایرانزمین را «خلاصه اقالیم جهان» و «سردفتر اقالیم زمان» می‌نامد (وصاف، ۱۳۳۸: ۵/ ۶۲۴) در ادامه، حمدالله مستوفی

در تاریخ گزیده ضمن اشاره به داستان اسطوری آرش کمانگیر، رود جیحون را به عنوان مرزی فرهنگی و تمدنی میان ایران و توران معرفی می‌کند (مستوفی، ۱۳۶۴: ۸۶). مستوفی، با الهام از روایت‌های قدیمی‌تر اسلامی و ایرانی، رود جیحون را نمادی از مرزهای تمدنی می‌داند که ایران زمین را از قلمروهای غیرایرانی مانند آسیای مرکزی و مناطق تحت حکومت مغولان جدا می‌کند. این نوع نگاه، نه تنها در متون مورخان ایرانی مانند وصاف و منشی کرمانی مشهود است، بلکه در منابع غیرایرانی مانند «مسالک الابصار» نوشته ابن فضل الله نیز تقویت می‌شود. ابن فضل الله نیز ایران را در مقابل اولوس جغتایی (توران) قرار می‌دهد و این تقسیم‌بندی را نه تنها جغرافیایی، بلکه فرهنگی و سیاسی می‌داند. بنابراین، رود جیحون در این تصویر ذهنی از جهان، تنها یک خط آبی نیست، بلکه نمادی از جداشدگی تمدن‌ها و مرز هویت‌های فرهنگی در دوره ایلخانی است.

یکی دیگر از مورخان برجسته دوره ایلخانی که به مفهوم «ایران زمین» به عنوان یکی از مولفه‌های تشکیل‌دهنده هویت ملی ایرانی پرداخته است، بیضاوی است. وی در اثر خود، ضمن واکاوی از سیره زندگی نویسندگان و منشیان دوره اسلامی، به جغرافیای تاریخی و تمدنی ایران زمین نیز پرداخته و آن را به عنوان یک مقوله فرهنگی، سیاسی و تمدنی مطرح کرده است. بیضاوی در تعریف از حدود دولت ایران ، نظری متفاوت با برخی از مورخان قبلی دارد. او مرزهای ایران را نه از فرات تا جیحون که در متون قدیمی‌تر به چشم می‌خورد بلکه از دیار عرب تا حدود خجند قرار می‌دهد (بیضاوی، ۱۳۸۲: ۳).علاوه بر این، بیضاوی به نوعی «ایران زمین» را به عنوان یک مفهوم بنیادین و تاریخی ابداع می‌کند و آن را به دوره‌های باستانی و اساطیری ایرانی پیوند می‌زند. به عنوان نمونه، وی بنای شهر بلخ را به دست هوشنگ ، یکی از پادشاهان اسطوری شاهنامه، می‌داند (همان، ۱۶)؛ یا اینکه شهرهای استخر و دماوند را حاصل بنای کیومرث ، نخستین پادشاه اساطیری ایران، معرفی می‌کند (همان، ۱۵). همچنین اشاره می‌کند که شهر استخر توسط جمشید گسترش یافته است (همان، ۱۷) این نوع رویکرد، نه تنها ابعاد تاریخی، بلکه عناصر فرهنگی و تمدنی ایرانی را در متون تاریخی نوشتاری حفظ می‌کند و به نوعی فرهنگ ایرانی را در قالب تاریخ عامه‌پسند بازتولید می‌کند. مهم‌تر از همه، بیضاوی اباقاخان ، حکمران ایلخانی، را پادشاه ایران زمین خطاب می‌کند و از عدالت وی نسبت به مسلمانان ستایش می‌کند (همان، ۱۳۲)

با این وجود کتاب نزهه القلوب حمدالله مستوفی نخستین منبع جغرافیایی فارسی می باشد که به مساله ایران زمین و جغرافیای ایرانشهر نگاه ویژه ای داشته است.کتاب نزهه القلوب شامل یک مقدمه ،سه مقاله و یک خاتمه می باشد.مهم ترین بخش کتاب هم مقاله سوم می باشد.مقاله سوم اختصاص به جغرافیای بلاد اردن، عراق عرب، آسیای

صغیر و ایران دارد.مستوفی در ذکر تالیف کتاب می نویسد که چون کتابهای جغرافیایی پیش از او به زبان عربی نگاشته اند اهل عجم را «از آن زیادت حظی نبود»(مستوفی،۱۳۳۶: بیست و پنج) خود مستوفی در ابتدای کتاب می گوید که هدفش از این کتاب شرح احوال ایران زمین می باشد .(همان،۱) مستوفی جهان را به هفت قسمت تقسیم می‌کند که وسط آن یعنی اقلیم چهارم ایران زمین می باشد.(همان،۱۹)

در دوره ایلخانی، استقرار فیزیکی و سیاسی ایلخانان در سرزمینی میان رودهای جیحون و فرات با خاطره حاکمیت تاریخی ایرانیان در عصرهای هخامنشی و کیانی که به نظر آنان تا مرزهای نیل گسترده بود پیوند یافت. این دیدگاه نه تنها برای خود مغولان اهمیت داشت، بلکه مورخان ایرانی نیز این موقعیت جغرافیایی–سیاسی را به عنوان فرصتی برای احیای هویت ایرانشهری در قالبی جدید به‌کار گرفتند. بنابراین، توسعه قلمرو ایلخانان از منظر این مورخان، تنها یک تحول نظامی نبود، بلکه پیوندی عمیق با حافظه تاریخی و تمدنی ایرانیان داشت. این دیدگاه به ویژه در دوره هلاکو و اباقا خان اهمیت مضاعفی یافت؛ زیرا سیاست‌های آنان در جهت انطباق با ساختارهای سیاسی، فرهنگی و اداری ایرانی، زمینه را برای باززنده شدن ایده «ایرانزمین» فراهم کرد. این تحول به حدی رسید که برخی از محققان، این دوره را «رنسانس ایرانی» می‌نامند؛ دوره‌ای که در آن فرهنگ، زبان و ایده‌های ایرانی با حضور حکومت مغول تلفیق شد و مشروعیت یافت (فضلی‌نژاد، ۱۳۹۲: ۱۶۲).

در این فرایند، جغرافیای سیاسی به یک ابزار هویت‌ساز تبدیل شد. بعد از این دوره است که اولوس جغتای به عنوان قلمرویی در مقابل ایلخانان، به عنوان «توران» در متون تاریخی مطرح می‌شود. این نوع تقسیم فرهنگی-جغرافیایی در متون مورخان ایرانی، به ویژه در آثار حمدالله مستوفی ، مشهود است. وی در نزهه القلوب لشکرهای جغتایی را «توران‌سپاه» می‌نامد و این نشان از استمرار مفاهیم اسطوری و فرهنگی ایرانی در تاریخ‌نویسی اسلامی دارد. بنابراین، قلمروی ایلخانان به عنوان «ایران» معرفی شد و این امر نه تنها از نظر جغرافیایی، بلکه از دیدگاه فرهنگی، سیاسی و تمدنی معنا پیدا کرد. به عنوان نمونه، ناصرالدین منشی کرمانی در کتاب نسائم‌الاسحار درباره ابوسعید ایلخانی می‌نویسد: «قضا صولات، قدرت پادشاه اسلام، شهنشاه هفت اقلیم، دارنده معموری بلاد و عالم، مالک نواحی و رقاب سلاطین امم، جمشید الزمان، جهانبان صاحبقران، ظل‌الله...»(منشی کرمانی، ۱۳۶۴: ۷)

منشی کرمانی همچنین جیحون را به عنوان مرز بین ایران و توران یاد می کند.او در این زمینه می گوید:«براق اغول و لشکر جغتای از جیحون بر عزم استخلاص بلاد ایران و مقاومت با بندگی اباقا خان عبره کرد و باستنجاد عساکر و استحضار سلاطین و حکام احکام پران گشت».(منشی کرمانی،۱۳۶۲: ۴۶) آنچه که از این گفته منشی

کرمانی بدست می آید این است که او قلمرو ایلخانان را ایران معرفی می کند و حکام ایلخانی را نیز حکام ایرانی می خواند.به همین دلیل در ذکر پادشاهی اولجایتو او را سلطان اسلام پادشاه و شهنشاه هفت اقلیم، دارای ربع مسکون، می خواند که ایران زمین در وسط آن قرار داشت.(همان،۹۶)کاشانی نیز اولجایتو را حاکم ملک ایران و توران می‌خواند و درباره آوازه او این گونه می‌گوید:

همی تا دولت و ملکست در ایران و در توران محمد الجتو خانست در توران و در ایران

سپاهش هست در ایران و اخبارش به قسطنطین نشستش هست در تبریز و آثارش به ترکستان

(کاشانی،۱۳۸۴: ۲۷-۲۸)

یکی از مهم‌ترین منابع جغرافیایی و تاریخی که نگاه ویژه‌ای به جغرافیای ایرانزمین دارد، کتاب «مسالک الابصار فی ممالک الامصار» اثر شهاب‌الدین احمد بن یحیی بن فضل‌الله عمری دمشقی است. ابن فضل الله در تألیف این اثر برجسته که شامل چندین جلد می‌شود، از منابع متعددی الهام گرفته و اطلاعات خود را از طریق سه دسته اصلی منبع گردآوری کرده است. منابع مورد استفاده ابن فضل الله در «مسالک الابصارعبارتند از:

۱. مشاهدات شخصی و سفرهای علمی

اولین دسته از منابع ابن فضل الله ، تجربه‌های مستقیم و مشاهدات چشمی او از پادشاهی‌های مختلف است. وی در سفرهای خود در مصر، شام و حجاز با قلمروها، شهرها و شرایط زمان خود آشنایی عمیق داشت و این دانش را در کتاب خود بازتاب داده است. این نوع منابع، نگاهی واقع‌بینانه و ملموس به جغرافیا و زندگی اجتماعی دوره وی فراهم کرده است.

۲. اخبار شنیده‌شده از افراد معتبر

دومین منبع اطلاعاتی ابن فضل الله ، اخبار و داستان‌های منتقل‌شده از افراد معتبر و شاهدان عینی است. وی اغلب از روایاتی استفاده می‌کرد که از طریق افرادی که خود شاهد حوادث بوده‌اند، به او رسیده بود. البته ابن فضل الله در این زمینه احساس مسئولیت داشت و گاه این محدودیت را می‌پذیرفت که:

«خبرها و کتب طبقه‌بندی شده را می‌شنیدم که چشم و شنوایی را پر می‌کرد و از صحت اخبار آنها آگاه نبودم، زیرا آنها از ما دور هستند و خانه‌هایشان از ما دور است.

۳. منابع کتبی و تاریخی

سومین دسته از منابع، آثار تاریخی و جغرافیایی قدیمی است که ابن فضل الله از آن‌ها الهام گرفته است. این منابع شامل«نزهۀ المشتاق فی تخرّج الآفاق» اثر محمد بن عبد الله الشریف الإدریسی ، «تاریخ الطبری» ، «تاریخ دمشق»اثر ابن عساکر،آثار جوینی و جامع‌التواریخ اثر خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی می باشد.

یکی از برجسته‌ترین ویژگی‌های کتاب «مسالک الابصار فی ممالک الامصار» اثر شهاب‌الدین احمد بن یحیی بن فضل‌الله عمری ، استفاده از عنوان «مملکۀ الإیرانیین» برای توصیف جغرافیای تاریخی ایران در دوره ایلخانی است. از نظر رسول جعفریان این امر نه تنها حائز اهمیت تاریخی و جغرافیایی است، بلکه نشانه‌ای آشکار از احیای هویت فرهنگی و سیاسی ایرانی در متون عربی‌زبان قرون میانه است (جعفریان، ۱۳۸۴: ۱۱۵). در بیشتر منابع تاریخی اسلامی پس از فتوحات عربی، سرزمین ایران تحت عنوان‌هایی چون «بلاد فارس» یا «عراق عجم» شناخته می‌شد. با این حال، ابن فضل الله در این کتاب مهم اسلامی، ایران را به عنوان یک واحد سیاسی مستقل معرفی می‌کند و فصلی را با عنوان «مملکۀ الإیرانیین» به آن اختصاص می‌دهد. این نوع دیدگاه، یادآور دوره‌های قدیمی‌تر ایرانی است؛ دوره‌ای که در آن ایران به عنوان «ایرانشهر» شناخته می‌شد و مرکز تمدن و قدرت به‌شمار می‌رفت. استفاده از این عنوان در متونی که از سوی یک مورخ مصری و سنی‌الملل مانند ابن فضل الله نوشته شده است، نشان از نفوذ گسترده مفهوم ایران‌بودن در سایر نقاط جهان اسلامی دارد. این موضوع خصوصاً در زمانی که خلافت عباسی در حال انقراض بود و مغولان به عنوان قدرت خارجی در صحنه ظاهر شده بودند، اهمیت مضاعفی می‌یابد ابن فضل الله به طور واضحی ایران را در مقابل تورانیان قرار می‌دهد و این تقسیم‌بندی، بازتابی از روابط تاریخی و اساطیری ایران و توران است. ابن فضل الله در توصیف ایران نه تنها از لحاظ جغرافیایی، بلکه از دیدگاه تمدنی و فرهنگی نیز به آن نگاه ویژه‌ای داشته است. او ایران را «قلب دنیا» می‌نامد و می‌نویسد: «ممالک بزرگ آن یکی اراک (عراق عرب)، دیگری عراق عجم و خراسان و کرمان و فارس و آذربایجان و آران و ری و جبال و دیاربکر و ربیعه و جزیره و ارمینیه و گرجستان و روم است. اگر با انصاف بنگری، این مملکت در حقیقت قلب دنیاست.» (ابن فضل الله ، ۱۴۲۴: ۳/ ۱۹۸)

این نوع نگاه، شباهت بسیاری با رویکرد حمدالله مستوفی در نزهه القلوب دارد. مستوفی هم در توصیف جغرافیای ایرانزمین ، از تقسیم‌بندی فریدونی و هفت اقلیم استفاده کرده و اقلیم چهارم را که شامل ایران است «کشور ایران زمین» و «دل زمین» می‌نامد. این تصویر ذهنی از ایران، نه تنها از دیدگاه جغرافیایی، بلکه از منظر اساطیری و تمدنی نیز شکل گرفته است (مستوفی، ۱۳۳۶: ۱۹). ابن فضل الله ایران را قلمرویی مستقل در مقابل توران می‌داند و منظور از توران، اولوس چنگیزی است که پس از مرگ چنگیزخان تحت حکومت چهار پسر او جوجی، جغتای، اُگتای و تولی قرار گرفت. وی می‌نویسد که ایران زمین در اختیار خاندان هلاکو، فرزند تولی بوده و این حکومت تا زمان وی ادامه داشته است (ابن فضل الله ، ۱۴۲۴: ۳ /۱۹۷). او در بخشی از کتاب خود، به چالش‌های سیاسی و نظامی میان ایلخانان و اولوس‌های مغولی نیز اشاره می‌کند. بدین‌گونه که پس از آنکه قوبیلای خان از هلاکو خواست تا حکومتی مستقل در ایران تأسیس کند که به ایلخانان معروف شد اولوس جغتایی در ماوراءالنهر و شمال شرقی ایران و اولوس جوچی در دشت قبچاق این حکومت را به رسمیت نشناختند. این مسأله، مبدأ بسیاری از درگیری‌ها و نبردهای نظامی میان ایلخانان و جغتاییان شد (کاشانی، ۱۳۸۴: ۱۵۳).

ابن فضل الله در توصیف منطقه آذربایجان ، که از مناطق مهم سیاسی و فرهنگی دوره ایلخانی محسوب می‌شد، به پایتخت‌های فعلی این حکومت یعنی توریز (تبریز) و پس از آن سلطانیه اشاره می‌کند. (ابن فضل الله ، ۱۴۲۴: ۳/ ۱۹۸). علاوه بر این، ابن فضل الله اضافه می‌کند که خاندان هلاکو خان باور داشتند پادشاهی از آن کسی است که در «اوجان» بر تخت نشیند.اوجان که در محدوده بیرون از شهر تبریز قرار داشت، یکی از نقاط مهم فرمانروایی ایلخانان به شمار می‌رفت و نقش برجسته‌ای در مراسم تاجگذاری و مشروعیت‌بخشی به حکومت ایفا می‌کرد. این موضوع از لحاظ جغرافیایی نیز قابل توجه است. حمدالله مستوفی در نزهه القلوب ، اوجان را در اقلیم چهارم یعنی همان ایران زمین جای می‌دهد و نشان می‌دهد که این منطقه نه تنها از دید مغولان، بلکه از دید جغرافی‌دانان ایرانی نیز در میانه سرزمین‌های تمدنی جهان قرار داشته است (مستوفی، ۱۳۳۶: ۹۲).

در بخشی از «مسالك الابصار فی ممالك الأمصار» ، ابن فضل الله در توصیف جغرافیای تاریخی ایران به شهر بغداد نیز اشاره می‌کند و آن را دارالسلام و مدار الاسلام معرفی می‌کند. این شهر در طول دوره خلافت عباسی نقش محوری در ساختار سیاسی و دینی جهان اسلام داشت، اما با سقوط بغداد به دست مغولان در سال ۶۵۶ ق / ۱۲۵۸ م ، تحولی عمیق در تاریخ اسلام و به ویژه در منطقه ایران رخ داد. سقوط خلافت عباسی پیامدهای عمیقی برای هویت فرهنگی و سیاسی ایرانیان داشت. برای ایرانیان، خلافت عباسی نمادی از نظام حاکمیت غیرایرانی بود که پس از

فتوحات اسلامی، مرکز قدرت را از دستان ایرانیان خارج کرده و زمینه را برای فرهنگ‌زدایی و سیطره عرب‌محوری فراهم کرد. بنابراین، خلافت عباسی در ذهن بسیاری از ایرانیان ناهنجاری تاریخی و نقطه شروع فراموشی نظام سلطنت ایرانشهری محسوب می‌شد. این رویکرد، به ویژه در میان نویسندگان و مورخان ایرانی دوره ایلخانی چون نصیرالدین طوسی و علاملک جوینی ، بازنمایی شد. آنان در فرآیند سقوط خلافت، نقش مهمی ایفا کردند و این موضوع باعث شد تا مورخان مصر و شام مانند ابن خلدون و صفدی، آنان را پیروان ایده «ایرانیت» و مقاومت در برابر خلافت عربی-اسلامی بدانند. یکی از برجسته‌ترین لحظات تاریخی که نشان از مقاومت رمزی و فرهنگی ایرانیان دارد، واکنش مستعصم بالله ، آخرین خلیفه عباسی، به خواسته خواجه عطاملک جوینی (وزیر هلاکوخان) برای تسلیم بدون قید و شرط بغداد است: «خاندان عباسی را چه باک، چون پادشاهان روی زمین به مثابت و منزلت لشکرند و امر و نهی مرا مطیع و منقاد. از هر کشوری بخوانم و به دفع ایشان برنشسته، ایران و توران بر برادرانم بشورانم. تو دل قوی دار و از تهدید و وعید مغول مترس.» (همدانی، ۱۳۷۳: ۲/ ۷۰۳) این واکنش، نه تنها نشان از احساس قدرتمندی نسبت به مرکزیت خلافت دارد، بلکه نشانه‌ای از تبعیت مداوم ایران و توران از خلفای عباسی است. البته این واکنش در عمل هیچ گونه نیروی نظامی یا سیاسی واقعی پشتیبانی نداشت و در نهایت بغداد سقوط کرد. با وجود تمام این تحولات، برای ایرانیان سقوط بغداد به معنای برچیده شدن آخرین نماد سلطنت‌گریزی غربی و عرب‌محور بود. این رویداد به نوعی بازگشت به مرکزیت جغرافیایی ایران تعبیر می‌شد. حضور شخصیت‌های ایرانی چون عطاملک جوینی و خواجه نصیرالدین طوسی در دربار هلاکو، نشان از استقرار دوباره عنصر ایرانی در قدرت داشت. بنابراین، سقوط بغداد برای بسیاری از ایرانیان نه یک شکست، بلکه بازگشتی به سوی بازسازی هویت سیاسی ایرانی محسوب می‌شد. این امر در متون مورخان ایرانی مانند حمدالله مستوفی به خوبی مشهود است. مستوفی در نزهه القلوب ، از منبع قدیمی‌تری به نام مسالک الممالک نقل می‌کند که عراق عرب را «دل ایرانشهر» می‌نامد و آن را به منزله دل در بدن پادشاهان ایران تصور می‌کند (مستوفی، ۱۳۳۶: ۲۹)

این مسئله از اهمیت فراوانی برخوردار است که ابن فضل الله ، مورخ عرب‌زبان و سنی‌الملل دوره مملوکی که دربار مصر را به عنوان یک دیوانی تجربه کرده بود، در کتاب خود «مسالک الابصار فی ممالک الامصار» ، شهر بغداد را جزو شهرهای ایران معرفی کند. این دیدگاه نه تنها از لحاظ جغرافیایی قابل توجه است، بلکه از منظر فرهنگی، تاریخی و سیاسی نیز حائز اهمیت است؛ زیرا نشان‌دهنده پذیرش گسترده مفهوم «ایران زمین» در متون تاریخی اسلامی است حتی از سوی مورخان غیرایرانی. ابن فضل الله در بخشی از کتاب خود می‌نویسد:

«از شهری که باید در این مملکت – ایران – یاد شود، بغداد است که دارالسلام و مدار الاسلام می‌باشد. شهری که نباید از آن گذشت و جایش را در این کتاب خالی گذاشت. این شهر گرچه امروز تختگاه نیست، اما آنجا تختگاه پادشاه هستی – ملک الوجود – است. گذشت که ابوجعفر منصور آنجا را بنا کرد.» (ابن فضل الله ، ۱۴۲۴: ۳/ ۲۰۲–۲۰۳)

بنابراین می توان گفت ابن فضل الله در کتاب خود، بغداد را نه به دلیل تعلق سیاسی به خلفای عباسی، بلکه به عنوان یک مرکز فرهنگی و تاریخی ایران زمین معرفی می‌کند. در متون ایرانی، بغداد اغلب به عنوان مرکزیت فرهنگی ایرانی در دوره اسلامی مطرح شده است. ابن فضل الله نیز، با وجود غیرایرانی بودنش، این امر را درک کرده و به لحاظ فرهنگی و تاریخی، بغداد را جزء ایران زمین می‌داند .

تشکیلات اداری و نظامی درعهد ایلخانان در مسالک الابصار

در میان مباحث ساختارهای حکومتی در متون تاریخی اسلامی، نقش و جایگاه وزیر به عنوان یکی از عناصر کلیدی در فهم نظام مدیریتی دولت‌های اسلامی قرون وسطی، مورد توجه برجسته‌ای قرار گرفته است. شهاب‌الدین احمد بن یحیی بن فضل‌الله العمری در اثر بزرگ خود، «مسالک الابصار فی ممالک الامصار» ، به طور مستند و با دقت نظر تاریخی، نقش وزیر را در اداره کشور بررسی کرده و آن را فراتر از یک مقام مشاوره‌ای، به عنوان عامل اجرایی قدرت واقعی در دولت اسلامی معرفی می‌کند. ابن فضل الله در توصیف این مسئله می‌نویسد: «بنابرین او سلطان حقیقی و در واقع صاحب بلاد است و مرجع کارها و کارگشا هموست.» (ابن فضل الله ، ۱۴۲۴ : ۳/ ۲۰۶) بر اساس دیدگاه وی، وزیر تنها یک دستیار سلطان نیست، بلکه شخصیتی است که در عمل اختیاراتی فراتر از سلطان دارد و تنها در موارد استثنایی که غالباً شامل تعداد انگشت‌شماری از امور عمومی است نیازمند مشورت با پادشاه است.این رویکرد، نشان‌دهنده نظامی متمرکز و بوروکراتیک در حکومت‌های اسلامی است که در آن، وزیر به عنوان مرکز اصلی قدرت اجرایی عمل می‌کند. اسناد موجود در منابع تاریخی نیز این دیدگاه را تأیید می‌کنند؛ چنانکه آن لمبتون متخصص برجسته درباره حکومت‌های اسلامی قرون میانه، می‌نویسد: «اسنادی که از دوره‌های مختلف وجود دارد، نشان می‌دهد که وزیر در امر اداره کلی کشور اختیارات تامی داشته است، به‌ویژه در زمینه امور مالی که مسئولیت سنگینی بر دوش وی می‌نهاد.» (لمبتون، ۱۳۷۲: ۷۱) دیدگاه لمبتون، تطبیق مناسبی با رویکردهای فرهنگی و سیاسی تمدن اسلامی دارد که در آن، قدرت سیاسی نه به صورت فردی و شخصیت‌محور، بلکه از طریق

نهادها و مقامات اداری–سیاسی اعمال می‌شد. بنابراین، وزیر به منزله پیوند بین قدرت سیاسی و اجرایی عمل می‌کرد و نقش تعیین‌کننده‌ای در ثبات، توسعه و مدیریت داخلی و خارجی دولت داشت. در این راستا، می‌توان به نوشته‌های هندوشاه در سیاست نامه اشاره کرد که یکی از منابع مهم فارسی‌زبان درباره وظایف وزیر و نحوه مدیریت کشور در دوره‌های اسلامی است. وی می‌نویسد: «سلطان الوزرا جمال الملۀ و الدین زید قدره را وزیر حضرت ما دانسته در جمیع قضایا که بامور ممالک و محافظت ولایات و رعایت رعایا و دفع متعدیان و قمع و قهر متغلبان و انماء اموال و متوجهات و اکثار محصولات و ارتفاعات تعلق داشته باشد.» (شمس منشی، بیتا:۹۰)

بررسی دقیق این مضمون در متون تاریخی اسلامی، نشان می‌دهد که رویکرد به وزارت و ساختارهای اداری کشور در تمدن اسلامی تحت تأثیر قابل توجه فرهنگ اداری و مدیریتی ایرانیان بوده است. در متون تاریخی و دیوانی اسلامی، به ویژه در دوره‌های بعد از حمله مغولان، وزیر به عنوان نماینده قدرت واقعی و ستون فقرات حکومت مطرح می‌شود یک تصویر ذهنی که ریشه در سنت‌های اداری ایران باستان و ساسانی دارد. این مسئله در دوره ایلخانی اهمیت مضاعفی می‌یابد، زیرا خواجه‌های ایرانی مانند عطاملک جوینی و نصیرالدین طوسی ، که سابقه طولانی در خدمت به عنوان وزیر و دیوانی داشتند، نقشی محوری در شکل‌گیری و تحول ساختارهای مدیریتی این حکومت ایفا کردند. بنابراین، وزیر نه تنها یک مقام اداری بود، بلکه حامل ایده‌های فرهنگی و تمدنی ایرانی نیز به شمار می‌رفت.

در کتاب «مسالک الابصار فی ممالک الامصار»، شهاب‌الدین احمد بن یحیی بن فضل‌الله العمری علاوه بر پرداختن به ساختارهای جغرافیایی و اداری، به تشکیلات نظامی قلمروهای تحت حکومت اسلامی نیز توجه ویژه‌ای دارد. وی در بخشی از کتاب خود به ساختار نظامی دوره مغولی و نقش «کلاری‌بیگ»که در زبان مغولی به معنای «امیرالامراء» است می‌پردازد و آن را به عنوان فرمانده ارشد سپاه زیرمجموعه یک امرای بزرگ معرفی می‌کند. ابن فضل الله می‌نویسد: «کار سپاهیان زیر نظر بزرگترین امرای اولوس بود که به او «کلاری بیک» می‌گفتند که به معنای امیرالامراء است.» (ابن فضل الله ، ۱۴۲۴ :۲۰۷/۳) در متون تاریخی مغولی، «اولوس» (ulus) به معنای واحد اداری–نظامی تشکیل‌دهنده قلمرو و سپاه مغولی است. اقبال آشتیانی در این باره می‌نویسد: «در حکومت مغول، اولوس یک واحد اداری–نظامی بود. مجموع فرزندان و اقربا و کسانی را که از تیرۀ یک خان یا شاهزادۀ مغولی بوده و رعایا و مردم مطیع تحت فرمان او را اولوس او می‌گفتند.» (اقبال آشتیانی، ۱۳۸۴: ۸۵) اولوس به منزله یک واحد فرماندهی

سیاسی و نظامی عمل می‌کرد که شامل خاندان، قبیله، رعایا و حتی نیروهای نظامی بود. این نوع تقسیم‌بندی، نه تنها اهمیت ساختارهای قبیله‌ای در مدیریت قدرت را نشان می‌دهد، بلکه منشا اختیارات گسترده امرای اولوس را نیز درک می‌کند. امیر اولوس، به عنوان رئیس یک واحد مهم از نیروهای نظامی، اختیاراتی فراتر از نظامی بودن داشت. وی علاوه بر فرماندهی نظامی، حق قضاوت و مدیریت داخلی را نیز بر عهده داشت. همچنین، امیرالامراء یا «کلاری‌بیگ»، بعد از ایلخان ، بالاترین مقام نظامی در این ساختار محسوب می‌شد. این شخصیت، نه تنها فرماندهی نیروهای نظامی را بر عهده داشت، بلکه حضور مؤثری در فرامین رسمی و دستورات دولتی نیز داشت. ابن فضل الله در این بخش به قتلوشاه (قتلوشاه)، یکی از شخصیت‌های برجسته نظامی در دوره ایلخانی، اشاره می‌کند. وی این شخصیت را در دو دوره مختلف، تحت فرماندوایی دو سلطان مغولی ، یعنی سلطان محمود و محمد خدابنده ، به عنوان دارای مقام امیرالامراء ذکر می‌کند. ابن فضل الله ضمن شرح امرای اولوس، می‌نویسد که چهار تن از امرای این واحد وجود داشتند . یکی از آنان کلاری‌بیگ بود و سه تن دیگر به طور مجموعه به عنوان «امرای قول» شناخته می‌شدند. وی اضافه می‌کند: «قرار داشت که نام آنان را در فرامین، بعد از اسم سلطان بنویسند، بعد از آنان نام وزیر. چه آنان در اردو باشند چه نباشند، نامشان در فرامین نوشته خواهد شد.» (ابن فضل الله ، ۱۴۲۴ : ۲۰۷/۳)

ابن فضل الله در کتاب «مسالک الابصار فی ممالک الامصار»، ضمن بررسی تشکیلات نظامی دوره ایلخانی، به طبقه مهم امراء و نویان اشاره می‌کند. نویان‌ها، به عنوان فرماندهان نظامی بزرگ ، رتبه‌ای بالاتر از سطح عادی سپاهیان داشتند و نقشی چندبعدی در ساختارهای سیاسی، اداری و نظامی دولت مغولی ایفا می‌کردند. ابن فضل الله آنان را «امیر ده هزار نفر» معرفی می‌کند و نشان می‌دهد که این مقام، زیرنظامی منظم را در اختیار داشته است (ابن فضل الله ، ۱۴۲۴: ۳/ ۲۰۷). نویان‌ها نه تنها نقش فرماندهی لشکر را بر عهده داشتند، بلکه در شورای قوریلای (شورای فرمانروایی) نیز حضور داشتند و حق تصمیم‌گیری درباره مسائل مهم سیاسی و حکومتی را داشتند. این موضوع نشان از جایگاه پایدار و مؤثر آنان در ساختارهای قدرت مغولی دارد. وصاف در توصیف رویدادهای مربوط به جلوس منگو خان ، از تیمور نوئین (نویان) به عنوان شخصیتی یاد می‌کند که در شورای قوریلایی که با هدف رسیدن به توافق عمومی تشکیل شد، نقش داشته است. او می‌نویسد: «تیمور نوئین را نصب کرد تا در قریلتای بر وفق انطباق آراء جمهور از قبل ایشان خط دهد. بدین تمحّل، توقّف ناکرده روان شدند. پس خواتین بزرگ و پادشاهزادگان از پسران قاآن، قدقان و از احفاد جغاتای قرا هولاگو و جوجی و از پسران الغ نوئین منگو خان و موکا

و آریغ بوکا و از امراء سرور یسنبوقا و دیگر نوئینان چون پروین در جمعیّت تزیین یافتند.» (وصاف، ۱۳۸۸: ۴/ ۴۱۶)
ساختار نظامی تحت نظارت نویان شامل طبقات مختلف فرماندهی بود که همگی دارای مراتب مشخص و ثابت بودند. این ساختار از امیر ده‌هزارنفره ، به عنوان بالاترین واحد فرماندهی، تا امیر هزارنفره، صدنفره و دهنفره ادامه داشت. این تقسیم‌بندی ارائه‌کننده نظامی سلسله‌مراتبی، دقیق و منظم است که فراتر از یک سازمان نظامی ساده، نمونه‌ای اداری و سیاسی از حکومت‌های مغولی را بازنمایی می‌کند. ابن فضل الله می‌نویسد: «بعد امیر هزار نفر و بعد امیر بر یک صد نفر و بعد امیر ده نفر، همه اینها مرتبه معینی داشتند که کم و زیاد و جابه جا نمی‌شد.» (ابن فضل الله ، ۱۴۲۴: ۲۰۷/۳) همچنین، تمامی سپاهیان و فرماندهان دارای ثبت رسمی در دیوان‌های ایلخانی بودند؛ بدین معنا که هویت و خدمات نظامی افراد به صورت منسجم و قانونمند ثبت می‌شدند. نویان‌ها در کنار شاهزادگان، در ردیف بالاترین طبقات اشرافی حکومت ایلخانی قرار داشتند و از حقوق و امتیازهای خاصی برخوردار بودند. یکی از این امتیازها، اعفاء از پرداخت مالیات بود که نشان از جایگاه والای آنان در ساختار حکومتی دارد (اشپولر، ۱۳۵۱: ۲۷۶–۲۷۷). بر اساس آمار موجود در «مسالک الابصار»، نیروهای نظامی ایلخانی در زمان هلاکو خان حدود دویست هزار نفر تحصیل می‌کردند که در مواقع لشکرکشی‌ها، این عدد تا سیصد هزار نفر و بیشتر نیز افزایش می‌یافت (درآمد و حقوق فرماندهان نیز متغیر بود. بدین‌گونه که هر امیر تومان (امیر ده هزار نفر) در زمان هلاکو خان، ده هزار دینار رایج (معادل شصت هزار درهم) دریافت می‌کرد. اما در زمان ابن فضل الله ، این رقم حداقل به پنجاه تومان (پانصد هزار دینار رایج) افزایش یافته بود. این رقم، حتی بدون محاسبه درآمدهای جانبی ناشی از خدمات و تعاملات محلی ، نشان‌دهنده جایگاه مالی برجسته‌ای است که امراء و نویان در ساختار ایلخانی داشتند. همچنین، کلاری‌بیک فرمانده ارشد سپاه در زمان حکومت امیر چوپان به ۳۰۰ تومان (سه میلیون دینار رایج) حقوق ماهیانه دست می‌یافت. (ابن فضل الله ، ۱۴۲۴: ۳/ ۲۰۸–۲۰۹)

در دوره ایلخانی، ساختارهای مالی و حقوقی حکومتی تنها به طبقه نظامی و اداری محدود نمی‌شد، بلکه طبقات بالادستی دیگر، از جمله خواتین برجسته نیز دارای حقوق و منافع مالی مشخصی بودند. شهاب‌الدین احمد بن فضل‌الله العمری در کتاب «مسالک الابصار فی ممالک الامصار»، اطلاعات دقیقی را درباره میزان مقرری و درآمدهای گروه‌های مختلف قدرت در این دوره ارائه می‌دهد. وی می‌نویسد: «چنانکه یک خاتون دویست تومان دریافت می‌کرد که معادل یک میلیون دینار یا دوازده میلیون درهم می شد. اما وزیر ۱۵۰ تومان می‌گرفت که یک میلیون و پانصد هزار دینار یعنی ۹ میلیون درهم می‌شد. اما آنچه از بلاد مختلف به دست می آورد به ده برابر کمتر از

این هم رضایت نمی داد.» (ابن فضل الله ، ۱۴۲۴ : ۲۰۸/۳–۲۰۹) بر اساس اطلاعات موجود در «مسالک الابصار»، وزیر با دریافت ۱۵۰ تومان (معادل یک میلیون و پانصد هزار دینار) ، حقوقی کمتر از یک خاتون برجسته داشت. البته ابن فضل الله تأکید می‌کند که این رقم تنها سهم رسمی و قانونی از درآمدهای آنان بود و درآمدهای واقعی از منابع مختلف حد و مرز مشخصی نداشت . همچنین، خواجه‌های دیوانی و دبیران یعنی طبقه اداری و فرهنگی که نقش محوری در مدیریت حکومت داشتند نیز دارای حقوقی بودند. ابن فضل الله می‌نویسد: «خواجه هایی از اصحاب قلم و دبیر هم در سال ۳۰ تومان حقوق داشتند که سیصد هزار دینار یعنی یک میلیون و هشتصد هزار درهم می‌شود.» (همان، ۲۰۸–۲۰۹) علاوه بر حقوق رسمی، درآمدهای غیررسمی و اختیارات گسترده در زمینه مدیریت دارایی‌ها ، نقش مهمی در تعیین ثروت و قدرت افراد داشت. ابن فضل الله می‌نویسد: «درآمدهای ناشی از قریه ها هم در اختیار آنها بود و مثل شاه هر گونه می‌خواستند در آنها تصرف می کردند مثل این که بفروشند یا هبه نمایند یا وقف کنند. این به جز مرسومات و انعاماتی بود که حد و حصری نداشت.» (ابن فضل الله ، ۱۴۲۴ :۳/ ۲۰۸–۲۱۰)

در دوره ایلخانی مستمری ها و مواجبی به نظامیان واگذار می شد که از آنها به عنوان معیشات و ادرارات یاد می-کنند.ادرارات در دوره ایلخانی به صورت گسترده ای استفاده می‌شد. ابن فضل الله می‌نویسد که در دوره ایلخانان انواع و اقسام واگذاری زمین و پول در هیات ادرارات،معیشات و مرسومات وجود داشته است.یک ادرار چه به گونه پول، و چه به شکل واگذاری یک روستا، به صورت ملک خصوصی گیرنده درمی آمد که می‌توانست آن را بفروشد و یا اهدا کند و یا به صورت وقفی درآورد.(لمبتون،۱۳۷۲: ۱۶۲) واگذاری ادرار به مقطع این حق را می‌داد که مدعی سهم ثابتی از عوائد خراج منطقه بخصوصی باشد. حق مالکیت او نسبت به مبلغ ثابت اغلب موروثی بود و معمولا از سوی حاکم واگذار می‌شد.(آژند،۱۳۷۹: ۲۲۰) در دوره ایلخانی وضع اراضی اوقافی دچار تغیر و تحول تدریجی شد. ابن فضل الله در باب اوقاف این دوره می‌نویسد که اوقاف در مناطق مختلف به حیات خود ادامه داد و هلاکو و جانشینانش هم آن را از بین نبردند و اگر آن کارکرد گذشته را نداشت به دلیل سوء مدیریت متولیان امور اوقاف بوده است.(ابن فضل الله ،۱۴۲۴: ۲۱۶/۳)گفتنی است که نظارت بر امور اوقاف در عصر ایلخانی برعهده قاضی القضات بود.(نخجوانی،۱۹۷۶: ۲۱۰/۲) به همین دلیل اگرکسی شکایتی داشت، اگر مربوط به لشکر بود می باید به امیر اولوس مراجعه می کرد و اگر مربوط به بلاد و اموال و مسائل رعایا بود می بایست نزد وزیر می رفت. اما چون غالبا امیر الامرا در اردو نبود چون به ماموریت یا صید یا آن سوی مرزها می رفت، بیشتر شکایت ها به طور کلی نزد وزیر برده می شد. (ابن فضل الله ،۱۴۲۴: ۲۱۵/۳)

ابن فضل الله از برخی از بی نظمی هایی که در دیوانسالاری ایلخانی وجود داشت گلایه می‌کند چنانکه می‌نویسد در این بلاد، قواعدی که بر اساس آنها امور اداره شود وجود ندارد، بلکه هر کس نزد خاتونی از خاتونها یا امیری از امرا یا بزرگی از دبیران می رود تا کارش را پی گیری کند. یا نیازی دارد که برآورده می شود یا شکایتی دارد که بدان رسیدگی می شود. گاه برخی از همین خواتین و امرا کسی را بدون اجازه خان یا امیر اولوس می کشند. (ابن فضل الله ،۱۴۲۴: ۲۱۵/۳) اگرچه مغولان به‌عنوان یک قدرت خارجی، تحولات نظامی و سیاسی شدیدی را در ایران ایجاد کردند، اما این دوره شاهد اوج‌گیری فرهنگی و علمی ایران بود. به گونه ای که نیمه دوم حاکمیت ایلخانان به عنوان پررونق ترین دوره های تاریخ ایران از نظر تأسیس مراکز علمی به شمار می آید که یکی از ابتکارات جنبش مدرسه سازی در این دوره ایجاد مدارس سیار می باشد. ایجاد مدرسه سیار از ابتکارات ایلخانان در زمینه رواج و رونق و گسترش علم و دانش بود. مغولان پس از لشکرکشی و غلبه بر مناطق مختلف و تشکیل حکومت، در سرزمین‌های مفتوحه مستقر و ساکن می‌گردیدند. سلاطین ایلخانی در ایران نظام و مراتب ایلی را فراموش نکرده بودند و در زمستان و تابستان به تناسب آب و هوا در مناطق مناسبی قشلاق و ییلاق داشتند. این نوع زندگی وقتی با مظاهر و تجلیات مادی و معنوی، فرهنگ و تمدن پیشرفته جدید همراه می‌شد، ایلخانان را ملزم می‌ساخت برای رفع نیازهای علمی، تدارکات مناسب بیندیشند. به همین جهت، در اردوگاه‌ها مراکز علمی به وجود آمد تا وقفه‌ای در آموزش و تدریس ایجاد نگردد.این نوع مدارس در دوره ایلخانی به مدارس سیار معروف شد.(ابن فضل الله در این باره می‌نویسد:«از عادت پادشاه در اینجا این است که در اردوی او به هر جایی که می رود اعیان از علما و مدرسین با حقوق های که پرداخت آن بر سلطان است حاضر باشند در حالی که با هر کدام از آنان تعدادی از فقها و طلاب هم می باشند. این همان چیزی است که آن را مدرسین – یا مدرسه – سیاره می‌گویند.» (ابن فضل الله ،۱۴۲۴: ۲۱۳/۳) وصاف از مدرسه‌ای به نام «مدرسه سیاره» سخن می‌گوید که از نوآوریهای وزیران سلطان، رشیدالدین و تاج الدین بود و در سفرهای اولجایتو، در خیمه هایی برپا می‌شد و گروهی از علماودانشمندان ازجمله نظام الدین عبدالملک، عبدالرحمان حکیم تستری، علامه حلی و پسرش در آن به تدریس می‌پرداختند.(وصاف ،۱۳۳۸: ۵۴۳)

به گفته ابن فضل الله همراه اردو اعیان از بزرگان و همین طور طوائفی از اصحاب دیوان و دبیران و نیز کسانی از تمامی صاحبان حرفه ها و صنعت ها نیز حضور داشتند به طوری که اردو مانند یک شهر بزرگ به شمار می‌رفت که با سلطان حرکت می کرد. ابن فضل الله از قول صدر مجدالدین اسماعیل سلامی ذکر می‌کند که در اردو، خیمه و

خرگاه هایی وجود داشت که به مردمی که می خواستند همراه اردو باشند اجاره داده می شد. هر کسی که جایی نداشت به اردو می آمد، آن را اجاره کرده و در آن ساکن می شد.اردوهایی که همراه سلطان تشکیل می‌شد علاوه بر مدارس سیار، بازارهایی هم شکل می‌گرفت که شامل هر آن چیزی میشد که در شهرهای بزرگ وجود داشت. از جمله لباس و غذا و نوشیدنی و چیزهای دیگری که مورد استفاده قرار می‌گرفت. (ابن فضل الله ،۱۴۲۴: ۲۱۳/۳)

نتیجه گیری:

این مقاله نشان داد که جغرافیای تاریخی ایران در متون ابن فضل الله و دیگر مورخان اسلامی ، نه تنها به عنوان یک مقوله طبیعی، بلکه به منزله یک عنصر هویت‌ساز در فضای سیاسی و فرهنگی اسلامی عمل می‌کند. این نوع نگاه، ضمن بازتاب از فرهنگ‌شناسی تاریخی ایرانیان ، نشان‌دهنده پیوند عمیق میان جغرافیا، تمدن و هویت ملی است که در دوره ایلخانی به اوج رسید. با توجه به تعهد مورخان نسبت به مکان و زمینه‌ای که درباره آن می‌نویسند ، آنان نه تنها به روایت گذشته پرداختند، بلکه درصدد بودند هویت فرهنگی و سیاسی ایرانیان را در مقابل تحولات بزرگ سیاسی و نظامی حفظ کنند . این نوع تاریخ‌نویسی، نه تنها در تقویت حس ملی‌گرایی ایرانیان مؤثر بود، بلکه در ایجاد انسجام معنوی و همبستگی در جامعه ایرانی تحت سلطه مغولان نقش برجسته‌ای داشت. بنابراین، جغرافیا در متون تاریخی اسلامی ، به ویژه در دوره ایلخانی، نه تنها یک دسته‌بندی فضایی، بلکه یک ابزار فرهنگی و هویتی محسوب می‌شد که از طریق آن، ایرانیان احساس تعلق ملی و تمدنی خود را بازآفرینی می‌کردند .این موضوع، ضمن تأیید تأثیر عمیق فرهنگ ایرانی در تاریخ‌نگاری اسلامی ، نشان می‌دهد که جغرافیا در متون قدیمی، نه تنها به عنوان یک عنصر فیزیکی، بلکه به منزله یک عنصر سیاسی و فرهنگی مطرح بوده است.

منابع:

ابن بطوطه،شرف الدین ابوعبدالله محمد(۱۳۴۸) سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه محمد علی موحد، تهران: کتابفروشی خیام.

ابن فضل الله عمری، احمد بن یحیی(۱۴۲۴) *مسالک الأبصار فی ممالک الأمصار*،ج۳،به تصحیح مصطفی مسلم ودیگران،ابوظبی: المجمع الثقافی.

اقبال آشتیانی، عباس(۱۳۸۴) تاریخ مغول،تهران: امیرکبیر.

اللهیاری،فریدون(۱۳۸۲) بازنمایی مفهوم ایران در جامع التواریخ رشیدالدین فضل الله همدانی،فصلنامه مطالعات ملی، س۴، ش۱،صص۴۷-۶۸.

بیضاوی،عبدالله بن عمر بن محمد(۱۳۸۲)،نظام التواریخ،به کوشش میرهاشم محدث، تهران، انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

جعفریان،سول(۱۳۸۴) محدوده سرزمین ایرانی ها در میانه قرن هشتم هجری، مجموعه مقالات تاریخی،ج۱۳،تهران: دلیل ما.

جوینی،عطاملک(۱۳۸۸)تاریخ جهانگشای، ج۲،به تصحیح دکتر حبیب الله عباسی و ایرج مهرکی،تهران،زوار.

حدود العالم من المشرق الی المغرب(۱۳۴۰) به کوشش منوچهر ستوده، تهران،

روزنتال،فرانتس(۱۳۶۴)،تاریخ تاریخ نگاری در اسلام،ج۱،ترجمه اسدالله آزاد،مشهد،آستان قدس.

شمس منشی، محمد بن هندو شاه(بیتا) دستور الکاتب فی تعیین المراتب،تهران:فرهنگستان علوم. انستیتوی خاور شناسی.

طباطبایی،سید جواد(۱۳۹۵) تاملی درباره ایران؛دیباچه ای بر نظریه انحطاط ایران،تهران،انتشارات مینوی خرد.

عون‌الهی، سید آقا(۱۳۸۷) تاریخ پانصد ساله تبریز از آغاز دوره مغولان تا پایان دوره صفویان،تهران:امیر کبیر.

کاشانی،ابوالقاسم عبدالله بن محمد(۱۳۸۴)،تاریخ الجایتو،به اهتمام مهین همبلی،تهران،علمی و فرهنگی.

کراچکوفسکی، ایگناتی یولیانوویچ(۱۳۷۹) تاریخ نوشته های جغرافیایی در جهان اسلامی، تهران: انتشارات علمی فرهنگی .

لمبتون، آن(۱۳۷۲) تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران، ترجمه یعقوب آژند، تهران: نشرنی.

مستوفی، حمدا...، (۱۳۳۶)نزهۀ القلوب، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران، کتابخانه طهوری.

مستوفی، حمد الله(۱۳۶۴) تاریخ گزیده،به تصحیح عبدالحسین نوایی،ج۱،تهران،امیرکبیر .

منشی کرمانی،ناصرالدین(۱۳۶۴)،نسائم الاسحار من لطائم الاخبار در تاریخ وزرا،به تصحیح و مقدمه میرجلال الدین حسینی ارموی،تهران،اطلاعات.

نسوی، شهاب الدین محمد(۱۳۸۴)، سیرت جلال الدین منکبرنی،به تصحیح مجتبی مینوی،تهران،انتشارات علمی و فرهنگی.

وصاف،عبدالله بن فضل الله(۱۳۳۸)،تجزیه الامصار و تزجیه الاعصار،به اهتمام حاجی،محمد مهدی اصفهانی،تهران، رشدیه.

همدانی،رشیدالدین فضل الله(۱۳۷۳)،جامع التواریخ،به کو شش بهمن کریمی،تهران،انتشارات اقبال.

در حال ویرایش